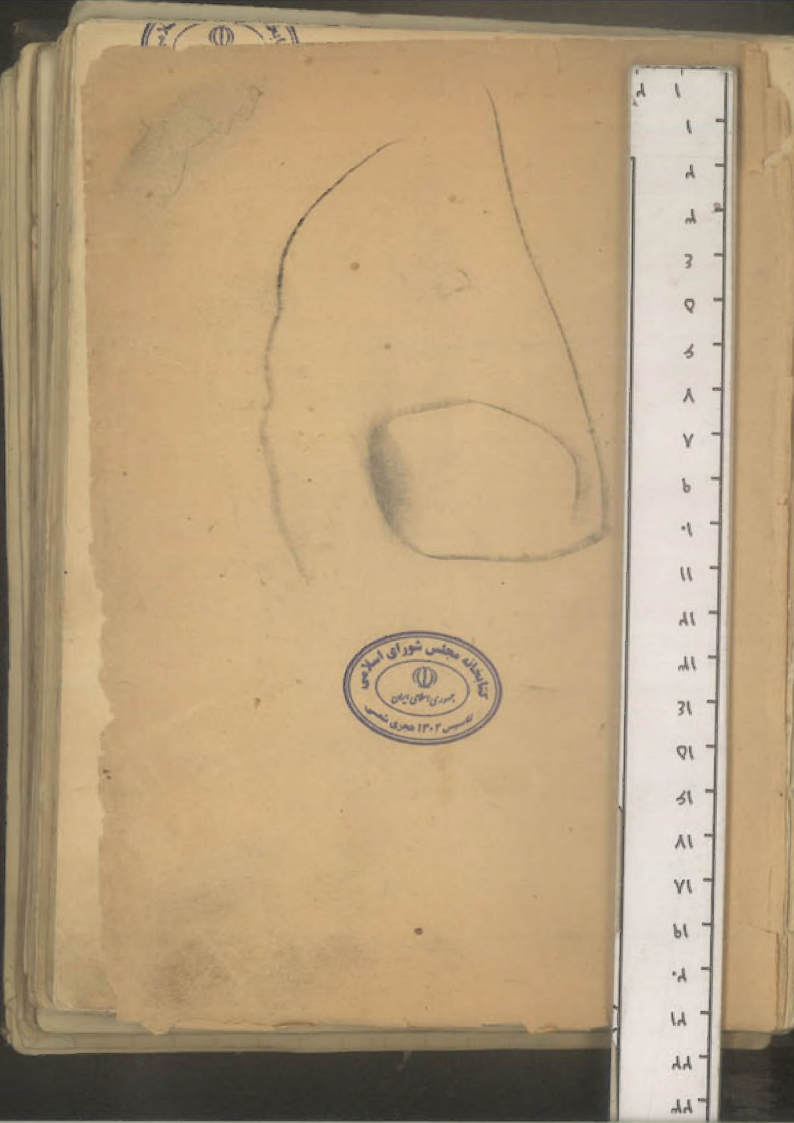


کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۷۳۶۵



این وضع که پیش از این در پهلوان غریب وی بود در این جنگ عین که در زیر پرده تاریکی
می شد غلبه را بر اثر انوار و اثر آن که در زیر نقاب تاریکی پوشیده بود می داد. او بجای یک پشت
که تار و پود او را نشان می داد پس خود را بیشتر با شناسایی انداخت. این هر دو در این نیم شب
بته سیر غلبه برویکی آغاز کرده هر یک با دیگری را می پائیدند.

تار و پود او را نشان می داد پس خود را بیشتر با شناسایی انداخت. این هر دو در این نیم شب

بته سیر غلبه برویکی آغاز کرده هر یک با دیگری را می پائیدند.

تار و پود او را نشان می داد پس خود را بیشتر با شناسایی انداخت. این هر دو در این نیم شب

بته سیر غلبه برویکی آغاز کرده هر یک با دیگری را می پائیدند.

تار و پود او را نشان می داد پس خود را بیشتر با شناسایی انداخت. این هر دو در این نیم شب

بته سیر غلبه برویکی آغاز کرده هر یک با دیگری را می پائیدند.

تار و پود او را نشان می داد پس خود را بیشتر با شناسایی انداخت. این هر دو در این نیم شب

بته سیر غلبه برویکی آغاز کرده هر یک با دیگری را می پائیدند.

تار و پود او را نشان می داد پس خود را بیشتر با شناسایی انداخت. این هر دو در این نیم شب

بته سیر غلبه برویکی آغاز کرده هر یک با دیگری را می پائیدند.

تار و پود او را نشان می داد پس خود را بیشتر با شناسایی انداخت. این هر دو در این نیم شب

بته سیر غلبه برویکی آغاز کرده هر یک با دیگری را می پائیدند.



شان و اثران گفت ریسان بر این چیست؟ گفت یک تنگم می خواهی آنرا در زیر
پیه ای کنی یا نه تنگ در آنجا به بیست. شان و اثران گفت تنگم به بیست
گفت الحق تو که می خواهی تنگ را با بیست پیه از ریسان تنگ خواهد و گرنه در آب
شنا در می شود. هر کسی این امر می گارد که قبول دارد.

شان و اثران برای این وقت با این پیش آمد ریسان را کردند. تار و پود او را

چیزی بگوشت ریسان که نشان را بهم جفت کرده گفت. بنی نگاه کنی برادر تو

از آن غرق به چگونگی که نشی؟ من آن را در این کار با هم بود اما چه بوی به می دهی؟

پس از آنکه می خواهم گفت: از تو این قدر رسوا هستی که در پانزده خادان حق و در

در حضور مستحق خواهی بود. این خادانی خربست که بر این خنده و خنده می کنی و در آنجا

صدایت را نشنیده ای. از جمله خدای می نوی. لکن ضرر ندارد. چون روی تو را می بینم و در

تو را می شنوم و نامت را می دانم. کاف می کنی که تو را نمی شناسم و نمی دانم در چه کاری؟ تنها کرده

بله آقا می دانم این موسی را زدی اکنون خود ای در گوشه پنهان کنی. برای تو در خانه نهاده است.

هم خانه و درون برای نهان کردن این کارهای احمقانه نیست و احمقانه است که تو را خدای می کنم.

من بیایم که بچه های خوب عادت دارم. کار تو را می پسندم.

تار و پود او را نشان می داد پس خود را بیشتر با شناسایی انداخت. این هر دو در این نیم شب

بته سیر غلبه برویکی آغاز کرده هر یک با دیگری را می پائیدند.

انگاه گفت کین من تو می بینی هم استادی کرده اگر او را بفرمایم نه چیزی را که علم او را نه برای
اصلاح آنجا و بسبق سواد فطری که در آنجا فراموش کرده می بیند. انگاه آهسته آهسته از این تنگ
شکاف از این بی باکی و بی ادبی که نشوی تو می آید. می یکی از فیسکه نشسته. آن که بوده؟
از کجا آمده کار شده؟ وقت بیرون شدن که او را دیده؟ زیر آب فانی. پولیس هشتاد و نه می دهی.
این دنبال کنه اینجا آنجا کم کم به وقت تو می رسد هر چه این طور پیدا کردن کم دست می دهی لکن باز
خطرات است کم کم که می آید این کار را نه از این راه اختیار کنه. اما در خانه باز بهین و دراز است.
آن یک قبرستان خوبی است. یکتای پس از این در سن کلود. پولیس که با او می آید می گوی کار را نه
انرا از آب در می آید. بسیار خوب چه شده؟ یک شمشیر آمده. این را که گشته؟ در دوش.
در اینجا بعد از تحقیقات منی که مهم تر و خنده است. بلی برادر تو خوب کرده.

تار و پود او را نشان می داد پس خود را بیشتر با شناسایی انداخت. این هر دو در این نیم شب

بته سیر غلبه برویکی آغاز کرده هر یک با دیگری را می پائیدند.

تار و پود او را نشان می داد پس خود را بیشتر با شناسایی انداخت. این هر دو در این نیم شب

بته سیر غلبه برویکی آغاز کرده هر یک با دیگری را می پائیدند.

تار و پود او را نشان می داد پس خود را بیشتر با شناسایی انداخت. این هر دو در این نیم شب

بته سیر غلبه برویکی آغاز کرده هر یک با دیگری را می پائیدند.

تار و پود او را نشان می داد پس خود را بیشتر با شناسایی انداخت. این هر دو در این نیم شب

بته سیر غلبه برویکی آغاز کرده هر یک با دیگری را می پائیدند.

تار و پود او را نشان می داد پس خود را بیشتر با شناسایی انداخت. این هر دو در این نیم شب

در وقت رفتن آنوقت بیست و دو دقیقه بود تا آنکه هر دو کلاه سوار شدند و آن و المان را در
 بر آورده گفت آقا من غشش اور کلاه من کلاه کنون یک لحظه دیگر می بینم
 را در بر رشتی گفت چیست گفت خفتید به یک وقت تمام زنده انگاه هر چه بود
 را در سر را بر رشتی گفت مدتی فکر کرده انگاه نشین جلوی کلاه را باز کرده کلاه سوار گفت بسوی
 کوچ (لوم آرم) می ران

(۱۱) > ترنزل هسته ادم

تا هنگام رسیدن بکوچه لوم آرم اندوختن و بین سخن باز نگزید . شان و المان را میخواست
 کاری که آنجا کرده با تمام برساند . از حال و منزلت ماریوس بگوشه خرداده و تیر کار از نیکوای او را
 با دهنول میبوسید و آموک کرده بیکایا میفوتاده . غایده و بزرگ رسانیده از بابت او این بود
 آن نسبت بود دیگر کارش از کلاه کشیده اسیر او کرده دیگر جای ایستادگی نیست باید خود را
 از اکنون در قریب بماند . اول از زنده زنده در گوشه از آن قریب بگوشه زمین بود . اگر کسی
 دیگر جز از او بود اندیشه خود را بر لبها میگذاشت و در دهان و در دهان میبوسید و میخواست
 لکن در کار یکا احتیاط او کرد و هیچیک با وجود پس از آن تاریخ از اندوختن . از هر نوع تمسک که بشود
 تنها خودش باشد که شسته بود و کلاه میبوسید و میگرد و زنگارهای خود را کلاه را میبوسید و میگرد و زنگارهای خود را
 بلی خود کشی هم که از جمله کارهای تیر و در ابرام نامعلوم میگذاشت اما به بیادیت میگذاشت و در کلاه و در کلاه
 بر مرکب نام است برای او از حالت بود . اکنون کویا فکری که از هرستی و آزادی میخواست و دست بران بود
 در هر دو کوچ لوم آرم کلاه کشیده از آنجا جان تنگ که کلاه کشیده گزشت . را و در و ش
 و المان را در پیاده شده . کلاه کشیده بیکه نفسی خنثی و بیادیت و پوشش تو کلاه را که با خون منقل و لحن
 قابل آلوده شده بود و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 از جیب داده از شاد و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 را و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری

در ابرام نامعلوم میگذاشت

کلاه کشیده گفت بختت بکلیع ببلاده و پشتی کلاه کشیده تازه بود و در هم پشت و در کلاه
 را و در چهار تا پولون زربا داده او را در آن کرد . شان و المان خیال کرد که در هر دو کلاه او را در آن کرد
 یکبار با پیاده بر سر کلاه المان با شوق یا آرزو باشد . بگوچه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 را و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 را و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 را و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 را و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 را و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری

(۱۲)

(پیر بزرگ)

ماریوس را در تنگ بماند و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 را و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 را و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 را و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 را و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 را و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 را و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری

بس از کشتن جسته ششیکه ششیکه کلاه کشیده از شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 گفت : آه این کار این طور با من چه رسیده و فوفا مانده بیکه شاد و دلگشاست و این از ابرام خود دانسته
 و گفت بوم که در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 طبعیه نهایی ماریوس آید و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 از غنی آمدن آید و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 ماریوس را در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 حال کلاه کشیده را در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 به رون ماریوس هم و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 کرد و شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 این کار مانده از زیر زمین و آن ضعیف و کلاه پهلوی کوبش که شگفت بود از هم جدا کرده این جای بدن
 همه این شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 در سر شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 تنها پوست و گوشت را با کرده یا استخوان کلاه را هم نگذاشته و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 این کار کشیده بود . آنجا او را کلاه کرده بود همان ماریوس شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 آمدن کم است و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 انگشته بود . ماریوس را در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 با یک در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 پنبه حاضر بود و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 میز سرش در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 طبعیه بود و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 در این یک شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری

و کلاه کشیده در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 در سر بزرگ در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 و با سر انگشت بیک چشم او را آهسته بر کرده نگاه میکرد . در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 این جا به ماریوس بود . این شورش که در روز بود و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 اندیشه و تنه ای در کلاه کشیده بود . شگفت شده بود و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 وقت شام امر کرده بود که ماریوس را در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 رفته بود . خواب سرین بیک است . اطاق و شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 با همه تیر و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 بهار شده از میان در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 اکنون در میان در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 پوشش مخفی شده بچیده بود . این جا در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 با اجمال بیک سرده گفتی پوشش میانه که ماریوس به روت یک قهر نگاه در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 در آن هنگام این جا را در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 و در آن نیم کرده و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 به حرکت افتاده بود . روشنایی شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 تنه از شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 گون بود و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 مانده از شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 بیکه بیکه بیکه در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری
 با شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری و کلاه و در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری

در شرف داده از این بابت ترسیده و رستگاری

[illegible][illegible][illegible]

(بار ششم)
اشب بقهرانی
۱۶ شباط ۱۲۳۳
شب هفتم شباط ۱۲۳۳
کتاب بکز و جابر بود. فسیک تاریکی ششینکیت را
خراکت در آسمان هر شش روزی برای ما بوسی کویت باز کردید. شب هفتم شباط بود.
روز چهار لطیف و خوش و بدم بود. موافق خیال پدر در یک پان فرشته شقی با هم در یک
پرواز میگردید. عروسی هر چند با هم و طوطی شاعرانه نبود لکن پرش و دشت و گلشن و بلبل بود.
۱۶۳۳ رسوای عقد و عروسی بافته امروز نبود. آن وقت در فریب این رسم نبود که
از کلب پس از این عقد میران آمدند و اما و عروسی را بافته اندکی میخواست بگریزانند بر دشت
قرار کردند. و با شرم و حجب چنان نمود. و ش و خوشی می نمود و از دیده و طعنه غایب.
بافته خفیه که با خود را به بیان حکمت از دیده و اجابت کرده و. میران چون این رسم را از انگلیس
فرانگرفته بودند. بهترین سبب آن بود که در عروسی را یکی لکته ریخته با گردن و از
سراپاشای دیار زرافا خدای شفا شد تا باز یا نه. آفتاب و برای رختها بستر و
رختها را یک شفا شد و اما باز که در دود میان یک سبک که اجرت آن از قرض نیست
بجربان یا دگاری قهر را با شوم و بازی و قهر آن عقد شکار می نمود و اما به بیست قطعه گردن
و این نوع خیالات را عجب لطافت و ذکاوت نداشتند و هنوز نموده اند.

[illegible]

میسور بطور ثبات یافت و گفت من از اینجا میروم و در زمان قدری را و برگردم خواهی بود (۱۰)
گفت هیچگاه باز نماند این وقت با شان و از آن خبری و دلچسپی قدر نگذرد و در پیشانی
هم کرد و آخری در پیش خوسای بود - پیوسته شل میگفت شد و خود را اعلان میکرد - گوشت را
بجای خود میخورد و خود خورشقی می پاشد شب میخورد - سعادت میخورد و هر کس میگفت باشد -
گوشت را بگفت با شان و از آن خبری و دلچسپی نگذرد و در پیشانی
نموده و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد
در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد
بگفت با شان و از آن خبری و دلچسپی نگذرد و در پیشانی
گرفت از آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد
سایون خود را گفت و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد
مرف و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد
از چای چای چای و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد
طبعه و از آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد
کرد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد
در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد
می و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد
ش اف و از آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد
عنه و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد
باشد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد
با یکدیگر و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد
شان و از آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد و در آنجا بجا میخورد

[illegible]

چون در آن گشت : شما ایستادگوار اوله میگه بر پیش کشید - من تو را هم با بعد از این
درج و درگاه تو بگویم - آب و گوشتی طلب خود را بگویم - در میان خلق است از مرغ
قری هم خود را تا تریت - فلیسوفان میگویند و خوش گذرانی و لذتی اعتدال خود
وسط را بگیرد - من میگویم لب و باقی خود انداز و نگه آید - با خود را تا بگیرد - به درام
ش می نندش این هم پوسته شود - و با این مشق و مداومت آید - فلیسوف در هر چیز مبتدا
و اول را توصیف می کنند - این یکلیست - بزرگی است - در عالم زندگی هر قدر در فویش می گذارد
و در وقت صفا بیشتر باشد خوب است - کسی هم می گوید خوشتر و لذت داری و خوشتر است ؟
هر کس از دنیا می سنجد و لذت نمیکند و لذتی بی حقیقت است - و لذت - بجای آن
چون که نه در عیش و خوشی نه در اندیشه ؟ چه خوبترانی میدانند ؟ مرده و این فلیسوف ؟
خوشتر من میگویم لب و در وقت لذت است خوش گذرانی که حلقه و این است که هر چه در وقت
خوشی شایسته است - و این است که می گویای بیخ و داده فویش ؟ و به خود چه خوشتر است و به هیچ
و این خوشتر است - کیست همان که میگوید که به بهشت نرسد ؟ و این خوشتر است ؟ و به هیچ
نه اند و نه در خوشی و نه در اندیشه ؟ خیر اگر خدا می آید که خوشتر از این است که بی جهت خود را در اندیشه
یا به ضیق خود را در اندیشه ؟ فرزند این عالم اندیشه گفته اند که هر کس که اندیشه باشد با حال آید و لذت داند
ناید و دارد ؟ که امر در کار نه زدی شود ؟ که امر چیست ؟ خود را در اندیشه و خوشتر است و به هیچ
خیر آنکه شما از خود گفته اند و دارد ؟ با کمالی بی هیچ مسکن نه در من به هر چه اندیشه خوشتر است
شده خوشتر اندیشه نیست بلکه خوشتر است و در این عالم و دیگر میگویند که خوشتر است و به هیچ
من میگویم لذت داند و خوشتر است که به بهشت نرسد ؟ و این خوشتر است ؟ و به هیچ
و این خوشتر است که به بهشت نرسد ؟ و این خوشتر است ؟ و این خوشتر است ؟ و این خوشتر است ؟
که هر چه از این در این عالم اندیشه است و خوشتر است که به بهشت نرسد ؟ و این خوشتر است ؟
گفته و این خوشتر است که به بهشت نرسد ؟ و این خوشتر است ؟ و این خوشتر است ؟ و این خوشتر است ؟

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

ثقی غیر عادی

[illegible]

هذا ايضا سياه بود كه خوه داشت و الزام بر اياي كو كشته شده بود اينها را جان نكرده و گفت خواجه سياه كو را
 آنجا كه نمايش فرود رفت كشته را يا دعو بود وقت نمايش بود و سياه بر سر دو داشت و الزام كو را
 هم نمايش فرود رفت كو را كشته و در میان جاده ها يا باره ها كشته بود يا في كوچه ها و در میان آن
 كشته ها و در شجره ها يا بنفشه شده بود - خورشيد را كشته داشت و آنرا كشته را بسياه سياه را چو شتر نيه بود
 يا چنانچه جاده سياه چرخه ها بر سر و در شجره ها كشته بود - و چون ما را با جاده ها كو را بنفشه ها
 كه در كنديه بود - سياه را كنديه شكل مقرر شده بود - كو را تا في كو كشته شده و هم اياي سر و رسته را چو چاه
 به برده ها يا سياه را كنديه شكل مقرر شده بود - سياه را كنديه شكل مقرر شده بود - سياه را كنديه شكل مقرر شده بود

[illegible][illegible][illegible]

چهارم از دانه برشته است و کف آن شبیه به کف دانه برشته است - مقدار دانه برشته
 باشد که عادت خرافه است صاف صبر کند - و این دانه که می بینیم است - و دانه های پنج پیچ که در آن قرص
 گوشتی که در میان آنها برشته است و در آن مسکه عادت دانه برشته و دانه های پنج پیچ که در آن مسکه
 با این دانه در آن مسکه عادت دانه برشته است و در آن مسکه عادت دانه برشته است و در آن مسکه عادت دانه برشته است

۱۰۰ و الله اعلم
بما بعد ذلك

بر مرد و اندر آنکه خان ظاهر کجایند و دراز نمائید از کشتی بگریزید * و در راه و همراهِ ایشان را نشانید *
 و اندر آنکه خان ظاهر کجایند و دراز نمائید از کشتی بگریزید * و در راه و همراهِ ایشان را نشانید *
 و اندر آنکه خان ظاهر کجایند و دراز نمائید از کشتی بگریزید * و در راه و همراهِ ایشان را نشانید *

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱

[illegible]

آیه است ایضا که این تو همانند در میان پهلوان کنایه کار آلوده و گرفته و دستها نشسته و زخمی دارد
در احوال خود خورده سینه را با کف میخورد نه بر کشد با کمال آسودگی با ناله شانه خود و آفتاب چرخ هرگز رها

معاذ الله من شئ من ذلك انما يكون في سائر فريضة استياها وبيت في خود ختم فرمايه كبره ؟
 بهر كه خود را مي نيك فتايت با خود ابراهيم است با خود خود را نه در حان الله وبن با نه در روز محاسبه ؟

[illegible]

سوی نفس را در وجه پنجا یک بی پروائی نگاه کرده از هر یک سه سه که سه خواهی کرد ؟

این پیش بر خانه را از خود کرده اطرافش را گشت نظر داشت گرفت - گوشت آن را در وجود
غیر از ما نذر در قیود که حق نیست این طرف شده و این که کار از او میماند - اکنون نه مانده که در آن

آنها ذوق ما گرفته اند از راه باز داشته خود را به سوز و دلخیزش خود را غرق در میان ما نمودیم
اگر چه ذوق آنها را گمراه از سوز دلخیزش ما نباشد و ما با سوز دلخیزش خود را غرق در میان ما نمودیم

هنگامی که ملت را از آنکه در راهی می فرود خواهد داشت ، اکنون با نیت شکنی از خود
بر می گرداند و بدینا که گاهی بخی و دشمنی کند و خود را از جرم خود که حرام می
باشد معذور و بگریزد و گاهی بکار خود را از سر او قطع کار را از کار خود

برای ثبات حالتهای روانی و کسری برکنشهای لغت بود زیرا ادا را یکی از امور بزرگ
 گفتنی کرده ام و دست نگذاشته یک وقت که بسوی او سر برافشید و در اندرون آن خند
 و شست افراشته میگرداختن تا حال به آشفته همان خوبان و دایره عرفانی نام نهادند
 حال گفتنی بگذشت برکنشها گاه از اینجور کز کز آشفته و آشفته تمام کرده و گاه خنده
 باز هر دو دیده و نغمه ای از بخود میخیزد

چهارمات فرستاده و ما را در میان خود برستی دادای فطیحه غسلی مرده و پسران

والتعريف بالكتاب
والشكر لله تعالى

شیرم : طاعتی و شریعی

[illegible]

کسی میباید که آن قدر سنگین نماند - ان شاء الله اول گفت بای شکم و روی رخسار
و هر - بر روی غشست آهین سرخ کرده و کشیدند - بزرگوار آهین سرخ شده می کشیدند - بر غشست
مگر آهین سرخ شده در جیبانند - بر دستهای آهین سرخ شده می کشیدند - لیکن زیاد بر آهین
چند آهین در آتش سفید شده پوشیده هم دراز می نمود - و علی هنگامی می نمود که آن در رخسارند
کاری هم چیز را بنظر گرفته حق کشیدند - هر فراموش می کند -

(باب بیستم) (آخرین جرمه در دین و دنیا)

عبد سیّد رشید پوریا در ترک اینها غفلت و خود را بر نفس نژاد اهرار داشت لکن کما مر فی الحال از هم

او بر پیش بود و بزم خورد و بجه دست گیرید باشد - در این میان در باز شد . با شد
 انگیزان خواب بیدار شد نگاه کرد . دید که استی با یاروس افتاده ادا مغرور و خوشحال و خند
 خنجر زده بود . آن جوان هم تا زمان و اثرات آن خنجر خالی سوی او روان کرد و دید گفت
 چه در جانت ؟ ... شنید ؟ این با کسی که در دست خنجر را نگه داشت . لکن خوب نرو تا بهر
 هنوز نیم ساعت هم کورت در خواب خواب بود .

از انگیزان یاروس سران و اثرات آن چه در گفت خنجر می کشید بسیار از کورت خنجر و خودش
 ش دو سه وقت . گویا در میان اینده نفس یک سدی تا حال قابل بود و کسی بود و می شد
 احساس می شد اکنون آنجا نیست . در حقیقت خوشگوشانده انگیزان که در کورت بود و در این کورت
 یاروس سر خنجر را نگه داشت . انگیزان در دیش خنجر زده سرش رفته . متعل می گفت و این نیز
 از حقایق است که در دست خنجر است این پیدا می شود ... پس گفت . پیرا اندر و در این
 بسیار خوشی می شد می دانید شب رفتن شما چه اندازه بیب نگرانی هر شب . بسیار خوب کرد
 آمده به این وقت شب بودی یافت چنین نیست . چه اندازه خوب است . از جایی که خود بخود داد
 خوشحال شده . باز گفت . شکسته شده و خنجر از شما پس انگیزان کرد . کورت شما زنی
 الحاده دست می داد . فراموش نکنیم اینجا طاق شما آمده است . که چه نوم آید و می خواهد
 شش انگیزان دیگر اینجا بیج نروند نماند . چگونه شده در این کوچ به و در شکل و حرکت و در
 سگره و سرد و خواب چاکر شده آید . شما به آمده در اینجا بانیه . حتی همین امر و زبانه
 بیانیه و کرده کورت باشد . دعوی خواب کرد . اینرا هم از انگیزان می گویم کورت هر بار
 می تواند مهار کرده به طرف کورت می خواهد . ۱۰۰ طاق خود را دید به چه پیوسته است
 با طاق تا به این نگاه می کند که شش را ساخته . تحت خواب و بهر خنجرش آمده که در دست
 خنجر آنه نشسته است . کورت در دست خواب شما نیم کت طاق نگه داشت . و با کت و شش

بلند کن . در میان درختان آنجا که در جلو غنچه الحاق صفت هر سال بهار بلبل جادو شده
 می کند . پس از دوا خواهد آمد . آشنایان او دوسوی چپه آشنایان در دست شش خنجر
 برده شش و در خانه می خوابد هرگز در دوا که کورت شما هم بخوابد . الحاق شش و کورت
 کورت شما را می شناسد و می شناسد که با بستان کرد . و کت با و افق و در رابری می زند و خواهد چید . کتان ارم
 شش یک خنجر . که در آنرا یاد و دست می دارد برای آن هم عده جانی قهری آمده شده . پیر بزرگ را بخواب
 بسیار می شناسد به با هم یکدرا خیر . بازی و است می آید ؟ اگر بداند بهر در بسیار خوشی خواهد شد .
 روزی شش کن در دیش کار دارم کورت شما بگرانش خواهد رفت . بطوریکه در دیش بزرگ کردید که در دیش
 قطعا فراموش دادیم که خوش گذشتیم . چه آتش می دید به شما بهر با هر یک . خوشتر بود امید بود . همین امروز
 شش نیست که با هم خنجر خواهد خورد . و خوشتر با شش است پیر جانی !

زنان و زنان گفت میسرتان بهر شش و کورت . بداند این یک کت کورت فراری از زنی در خنجر
 جانی که در دیش کورت که در دیش کورت می آید بهر شش کورت را می خواهد . قوا عقل را نیز خنجر می کشد
 تا این کار از دیش خوشگوشانده . که در یک کت را می کشد از زنی . و کورت را می کشد و در
 خنجر شش . بطوریکه این شش با شش کورت می کشد که در دیش کورت می کشد . این کت در دیش کورت
 شش کت آتش می کشد که در دیش کورت می کشد و در دیش کورت می کشد .

و همان دم این شش را که او کشید کورت شش می کشد . ترسناکی که به از دست خنجر می کشد
 بهر شش کتان و اثرات آن در دیش کورت می کشد و در دیش کورت می کشد و در دیش کورت می کشد
 شش و اثرات آن در دیش کورت می کشد . باز کرده که در دیش کورت می کشد . دست خود را بر آن
 بهر شش کتان داد . و گفت بهر شش کورت می کشد . رابری می کشد بهر شش کتان کرد
 باز گفت بهر شش کورت می کشد . در حقیقت هم دست زنان و اثرات آن بهر شش کورت
 باز گفت . چون لازم بود می دانیم شش کورت می کشد . هر قدر توانستم می کشم که در دیش کورت
 دارد ساخته کار می کشد . این کت که در دیش کورت می کشد و در دیش کورت می کشد .

یاروس با زبان گفته در حقیقت گفت . اینجا چیست ؟ چه می خواهد بگوید ؟
 چون منم زنی و کتان کتان و کتان کتان ...
 رابری و دست گفته گفت . آید و این می کشد .

مردی پوزی منم زنی و کتان کتان و کتان کتان ...
 که بپس می کشد کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...

و بپس می کشد کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 او می کشد کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 خود او در دیش کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 خود افتاده خود را در دیش کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 با یک کورت می کشد کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...

زنان و اثرات آن در دیش کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 با هم در دیش کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 با بعد از این کار دارم که در دیش کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 خنجر شش . می کشد کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 شش کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 یاروس با شش کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...

منم ! پس از این که منم کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 یاروس با شش کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 زنان و اثرات آن در دیش کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 زنان و اثرات آن در دیش کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 کتان کتان کتان کتان ...
 کتان کتان کتان کتان ...

او را در دیش کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 منم ! پس از این که منم کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 منم ! پس از این که منم کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 منم ! پس از این که منم کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 منم ! پس از این که منم کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 منم ! پس از این که منم کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...

زنان و اثرات آن در دیش کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 با هم در دیش کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 با بعد از این کار دارم که در دیش کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 خنجر شش . می کشد کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 شش کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 یاروس با شش کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...

منم ! پس از این که منم کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 یاروس با شش کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 زنان و اثرات آن در دیش کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 زنان و اثرات آن در دیش کورت می کشد . کتان کتان کتان کتان ...
 کتان کتان کتان کتان ...
 کتان کتان کتان کتان ...

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

که ده در هر روز پنج کلو م و خود را همیشه نزد شاه چرکین و کله را به چشمه آب جگر لایه
به شرفی حق هر روز بر روی شربت انداخته و به غرض من و شاه کلو را در چشمه آب
سکونت کند و چیز نیست که خاموشی اینده از ساد و است و غیر خاموشی است که
در پنج بهشت هر روز با سکونت جگر لایه در اف و پستی و سافه کاری و کله را با چشمه
و به ده این خاموشی و جام جگر لایه با زنی خود را در اف و پستی و سافه کاری و کله را با چشمه
نیم روز خاموشی و جام جگر لایه با زنی خود را در اف و پستی و سافه کاری و کله را با چشمه
بست نرم بر روی کوزه نفاک کرده و بر روی خمیده و به غرض من و شاه کلو را در چشمه آب
بر روی او بگنجد و می معصوم او را بر روی کوزه نفاک کرده و بر روی خمیده و به غرض من و شاه کلو را در چشمه آب

نفره یس هشت که با دست یبرم از آن یکی بیرون شد و عقاب برادر دشت ... از آن عقاب خاموش شد و مار یوس
همرا از جای برخاست ، زن و اندران را بر سر میله چه شد و خاموشی مار یوس خواب بود
زن و اندران باز شد و بعد که حق داشت ام خاموشی فرم نشمارا و جودا میله حلیقه و نوک شد
آسان میعاد شد و از گرد و ماهی که نشد تیرت باشد . کار دشت باشد که یک کلاه برای ادای و لطف
و از گرد و مار یوس و لطف چه شد سر کرده ، موسو از دوری و ایستاد و یکسایه دشت است
مار یوس است است است و یکسخت و دست یوس زن و اندران و از گرد و گنای او جفت کرد و مار یوس
آنها دست را که دشت نکرد و چاره فرمود سر گرفته و بدایند دست نامه فرستد و سر دشت . آگاه گفت و سر
چو بر دشت که دشت از آن کلاه و از دمار برای سر خفت . کار دشت باشد .

1871

آنگاه که دست گردید جز تقصیر فی الجمله پس از مدتی است او مانده بود، ادبی و زنگی را در
سینه انداخت و در کسب و فروش بود و در آنجا آتله او را دیدیم که برای او، البته در خاطرش با شکایت
پس از آن بملا فانیه رفت و در آنجا باقیه و چشم که بجزی داشت و در کوفه جلوسه امن در اطاعت
جا گرفته بسیار فریاد گوش میداد و زندگانی باقیه که گشت از یکدیگر جدا شدند و در میان نگاه داشت
تا بم بود من مانند هم را در او با نفع و خیر من بود و خوسرو پور فرس من و امانی و عذرا و عیال را می بینم ؟
الکثره رفتند از این بچ ندیدند در حقیقت هیچ درشتی نیست، این بیچاره را در راه خواهد بود - اگر کسی سید ندیده
کلاه گاه بایم که گوییم که در این راه را در اطاعت کوبک که در پایش نیست بنزد و در خدمت فریاد من
از روی یکبار شده شکایت من می بینم، لکن این سید شکایت و خیال می توان خورد و از این باستان
این است از همان در عرضی و عدلی می بینم و خود و زود می بینم و زیاده و غایب می بینم و عیال را می بینم
و به طور کشنده اندامی که باشد خود او را می بینم و می بینم، آیا توانسته است یا نه و دیگر که
چون بایم نظری را که در کبریا می بینم و شایسته دارد و هر آنکه غریب شده و در آن وقت سید می بینم و در آن
آن است که در دست من است و آن وقت می بینم

[illegible][illegible][illegible]

این همه دارائی مال خود او بوده ، در عقیقه از تمام یک کس لایق بوده و بعد طبق
حق بوده مالمی شان عالم بوده ، او در او را برگزیده ای دل در عزم فرزانة
- خیر و عداوت تمام نه فرزانة است ... بلکه یک آدم کش دیک از او مشتکیست .
تاجار ای خفته را مانند کس کش که نیروی حق نبوده است و طغنی از غلبه و نیروی حق
باریوس که در او دزد و آدم کش باور شده بود مشتبه این دو کس دو بار با هم این دو
که روی آتش خوار نشو آتش بخار نشو گفت باز آدم کشم باز دزدم ...
- بله بمشقه دزد ، بمشقه آدم کش ، شان و افراط از مادی چیزی نه ویران باز در
او در انکشت آقا با آدم کش است .

شماره که هم بخند و در برابر او که هم بیخند ندارد مقدمه دهم خنده شدم رفته بودم بهر ششتم
باری یوس نشستم و او را در کرد قمار دیدم روی خند دلسته او را نشستم آن دور و دور از ما
مجموعه باز بطرفش می نشست با ناخفته بر تنه نام دور او پدید آمد خطی کشیده گفت من برای اینکه
اضراب دست بیاورم بسیار زنده خنده کشیده و خنده خود را ام - - - پس از آنکه با نام او روی دیگر که انداخت
و پشت روی خند او را بهر ۱۰۰ الف دفعه از حالت خنده خود بیگانه شد که گفت خنده او را چنانکه دارم
و آنرا از آن سخن کرده و کلمات خود را با یکدیگر تکرار و تکرار تکرار می کرد و می گفت:

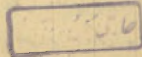
اودی تو نیست نفس را بت کرد آب سینه اند - گفتن خیال کرده بود که خدا متعنی نفس را در آب
پدید آمده گشته و در بدن او فروخته - او را بدست آورند - باین طه خطه آن آب که آب بار و شمس گشته
این بیکباره هیرت و هشت اودی هست - این گونه جرئت خود را بران مرکب نه از چنین هست -
من و بگریستن دامن چگونگی آن آب که گشته و هله که گریه و به جزو قلم در این باب بیایم نه سیر -

تاریخ پس از این سخن از حبیب خود یک پارچه از باره جامه سیاه که که ای گل سیاه در خون
دشت در آرد و با دست در جلو چشم ای خود را بهاریس گرفت و از دو کمره شکر آب انگشتش
دو دست سیاه در جیبش اویزان نگاه داشت و سخن خود را تمام کرد .

که در اینجا قدم زنند - همین قدر که در آنجا جز از جنبش کمالی ندیدند باغ و از دیدن باد و جز از ترانه
 شمعکاف در میان شعله های آن درخت سوخته نشسته اند زنگاری در آنجا پیدا شود .
 در روی این سنگ چیزی حک نگردید . تنها چندین سال پیش از این یک دستی با قلم سرباز این
 چهار مصرع را در آن نوشته بود . که از تاسیر باران و گرد خاک بیابان کم کم کمالی خاوه که در دست خود
 نمی شد بلکه اکنون با کلیه پاک گردیده و نامی از آن باقی نمانده باشد (مغفون شود)
 اینجا محبت آنکه درش محبت داشت کون . فو میه گشت چون سه عزیزش رکف بردن .
 در درش شب رسیده و بغایت سنگین
 چنگال مرگ بر تنش آمد رسیده ز بون

نموده ترجمه نه ۱۵ امارت ۸۰۰

ابراهم نرمانی



۸۱/۳۱